

تعلیم و تربیت

سال ششم

دی ماه ۱۳۱۵

شماره ۱۰

تاریخچه حقوق

خلاصه کنفرانس جناب آقای محمدعلی فروغی
در دانشکده حقوق و علوم سیاسی

وقتیکه از من تقاضا شد که در خصوص تاریخچه حقوق ایران و دانشکده حقوق چند دقیقه برای دانشجویان این دانشکده صحبت کنم و آقایان را سرگرم نمایم با کمال مسرت پذیرفتم زیرا گذشته از اینکه پذیرفتن تقاضای دوستان همیشه مایه مسرت است میان من و این موضوع و این دانشکده مناسباتی است که بیشتر مایه مسرت من میشود، منوچهری که از شعرای خوب ماست غزل ماندی دارد که یک شعر آن اینست:

آنجا که بود مستی ایام گذشته
آنجاست همه ربع و نلال و دمن من
این مغالزه را من با دانشکده حقوق میتوانم بکنم چون مناسبات من با این دانشکده از آغاز تأسیس آنست و از ایام جوانی خودم زیرا که مبدا و منشا اولی این دانشکده مدرسه علوم سیاسی است و چند سالی بیش نیست که مدرسه حقوق و بلاخره دانشکده حقوق جای مدرسه سیاسی را گرفته است آغاز تأسیس مدرسه علوم سیاسی از سال ۱۳۱۷ قمری است مؤسس آن مرحوم مشیرالدوله اخیر بود که آنوقت مشیرالملک لقب داشت و پدرش مرحوم مشیرالدوله اسبق که وزیر امور خارجه بود و بعد صدراعظم شد و اینهم مسرتی است برای من که موقعی بدستم آمده که از این دونفر که بسبب تأسیس مدرسه سیاسی بمعارف این مملکت خدمت شایان کرده اند ذکر خیر و سپاسگزاری بکنم خلاصه از همانوقت که مدرسه علوم سیاسی تأسیس شد بلکه قبل از آنکه

کلاسهای آن دایر شود و مدرسه رسمیت پیدا کند من بآن مدرسه مربوط بودم بمناسبت اینکه اولاً مرحوم مشیرالدوله صدراعظم قصد کرده بود تدریس ادبیات فارسی را در مدرسه بوالد من مرحوم ذکاءالملک فروغی محول کند ثانیاً درسهایی که در مدرسه داده میشد هیچکدام کتاب نداشت که دانشجویان بتوانند بتوسط مراجعه بآن بفرآ گرفتن درسهایی که از معلمین اخذ میکنند مدد برسانند و چون یکی از مواد که در مدرسه علوم سیاسی میبایست تدریس شود تاریخ بود که آن زمان اصلاً تدریس آن در ایران معمول نبود میبایست از برای تاریخ هم کتاب تهیه شود و چون تاریخ را برحسب معمول میخواستند از ملل قدیم مشرق شروع کنند اول کتاب تاریخی که در صدده تهیه آن برآمدند تاریخ ملل قدیم مشرق بود و اتفاقاً تهیه آن کتاب را بمن رجوع کردند و آن اول کتابی بود که برای مدرسه تهیه شد

پس می بینید که از تأسیس مدرسه علوم سیاسی که در واقع مقدمه همین دانشکده حقوق بود سی و هشت سال قمری میگذرد و آنوقت شما آقایان هیچکدام دنیا نیامده بودید مقصودم البته آقایان دانشجویان هستند نه آقایانیکه محض تشویق دانشجویان و اظهار محبت به بنده تحمل زحمت فرموده مجلس ما را مزین و ما را متشکر ساخته اند

سی و هشت سال در عمر يك کشور و يك ملت زیاد نیست ولیکن اتفاقاً این سی و هشت اگر از حیث اهمیت چیزی نیست از جهت کیفیت یعنی از جهت اموری که در این مدت واقع شده چه در ایران و چه در خارج ایران اهمیت بسیار دارد و در دنیا کمتر سی و چهار سالی است که اینهمه وقایع داشته باشد و احوال ماقبل و مابعد آن این اندازه متفاوت باشد. وقایع تاریخی این مدت را چون شما دوره تمام تاریخ را خوانده اید البته میدانید و حاجت بتذکار نیست من فقط در ضمن بعضی قصه ها و تذکر ها تفاوتی را که در احوال مردم و ملت و دولت روی داده با مناسبت با موضوع این صحبت یاد آوری میکنم

آنزمان هنوز با کفش باطاق آمدن قبیح بود و روی صندلی نشستن معمول نشده بود بدون لباس بلند از قبیل عبا یا لباده بحضور بزرگان رفتن بی ادبی

و اصلا بی لباس بلند بودن جلف و سبک بود لباس و کلاه همان بود که شما در اول عمر داشتید اگر فراموش نکرده باشید اما یقه و دستمال کردن زدن خیلی نادر بود و تقریباً منحصر بود بکسانیکه مدتی در اروپا اقامت کرده بودند آنهم نه همه کس و غالباً اسباب زحمت هم بود یعنی بسا بود که در بعضی کوچه ها و محله ها متعرض فوکلی ها میشدند و اگر فحش و کتک در کار نمی آمد مضمون و استهزا فراوان بود و البته از داستانهایی که در باب فوکل و کشمکش فوکلیها و متجددین با قدیمیها و متقدمین که مدت چندین سال در کار بوده مطلع هستید.

من خودم آن اوقات فوکلی نبودم مع هذا بعضی حکایتهای بامزه دارم از جمله اینکه در جوانی برعکس امروز موی سرم فراوان بود و زحتم میداد آنزمان مرد ها زلف داشتند من هم يك مدت مثل همه زلف میکذاشتم عاقبت از دست زحمت زلفها بنا گذاشتم که موی سرم را بشکلی که حالا معمول است و همه دارند در آورم روزی در کوچه میرفتم و بچه ها مهره بازی میکردند ملتفت نشدم و پام بیکی از مهره ها برخورد و مهره را جا بجا کرد طفلی که مهره متعلق باو بود البته خللی در بازیش پیدا شد من که گذشتم و آن طفل جا بجا شدن مهره را دید شنیدم که پشت سر من میگفت قربان آقای وزیر مختار! و البته مقصودش وزیر مختار فرنگی بود و حال آنکه از فرنگی مآبی غیر از همان موی سر چیزی نداشتم

عینک زدن جوانها آنزمان خیلی بنظر غریب می آمد و حمل بر خود نمائی و فرنگی مآبی میشد اتفاقاً من از جوانی چشمم نزدیک بین بود و از این بابت در کوچه و بازار بزحمت بودم دوستی داشتم که کحال بود بمن اصرار کرد عینک بزنم و میگفت هر چه تأخیر کنی چشمت ضعیف میشود ناچار عینکی شدم يك سر شب در کوچه میرفتم کوچه هم تاریک بودم نااهوار و من در حرکت بزحمت بودم و مکرر خم میشدم و سعی در دیدن پیش پای خود میکردم یکی از بچه های کوچه که عجز مرا دید گفت آقا عینک را بردارید تا چشمتان به بیند

وقتی یکی از کسان من که او هم عینک میزد روز نهم محرم در کوچه شنید یکی بدیگری میگوید این کافر را ببین که روز تا سوعا هم عینک میزند

با کارد و چنگال غذا خوردن آن زمان معمول نبود و با دست غذا میخوردیم تازه که شروع با استعمال کارد و چنگال کرده بودیم رفیقی داشتیم خوش صحبت و مضمون گو برای فرنگی مآبی ما مضمون میگفت که آقایان سکنجبین را با کارد و چنگال میل میفرمایند تصور فرمائید این قصه‌ها خارج از موضوع است اینها تاریخ است و تاریخ مفید همین است البته میدانید که امروز در تعلیم تاریخ بیشتر نظر دارند بچگونگی احوال و اخلاق و آداب و رسوم مردم و تفاوت‌هایی که برور زمان میکند و بچنگ و صلح و شرح زندگانی رجال کمتر اهمیت میدهند و حالا میخواهم بیشتر باصل موضوع گفتگو بپردازم:

موضوع گفتگو حقوق و دانشکده حقوق بود شاید بعضی از آقایان باشند که در باب لفظ حقوق و معنی آن توضیحات لازم داشته باشند

حقوق از اصطلاحاتی است که در زبان ما تازه است و شاید بتوان گفت که تقریباً از همان زمان که مدرسه علوم سیاسی تأسیس شد این اصطلاح هم رایج گردید و آن بتقلید و اقتباس از فرانسویان درست شده است و در همه ممالک اروپا برای این معنی این قسم اصطلاح ندارند فرانسویان مجموع قوانین و مقررات الزامی را که بر روابط اجتماعی مردم حاکم است *droit* میگویند و ما چون این کلمه را «حق» ترجمه کرده بودیم لفظ جمع آنرا گرفته برای آن معنی اصطلاح کردیم مناسبش هم اینست که قوانین و مقررات الزامی و قتی که میان قومی برقرار باشد مردم نسبت بیکدیگر حقوقی پیدا میکنند که باید رعایت نمایند حاصل اینکه «حقوق» که میگوئیم مقصود قوانین کشور است و علم حقوق علم بقوانین و دانشکده حقوق مدرسه‌ایست که در آنجا قوانین تدریس میشود و تاسیس مدرسه علوم سیاسی هم برای همین بود که برای وزارت امور خارجه مأمورینی تربیت کند که باندازه لزوم از قوانین اطلاع داشته باشند تا بهتر بتوانند در مقابل خارجیان حقوق کشور خود را حفظ کنند

هر کشوری که روابط مردم باهم و با دولت در آن بر طبق مقررات قانونی باشد آن کشور را قانونی مینامند و کشورهای قانونی هم اقسام مختلف دارند که برای شما

دانشجویان حقوق حاجت بشرح آن نیست ولیکن این مسئله محل تأمل است که آیا کشوری بیقانون هم میشود؟

در این باب قدری تحقیق لازم است کشوریکه قانون نداشته باشد از نظر روابط دولت با مردم استبدادی است و از نظر روابط مردم با یکدیگر هرج و مرج است از اینرو میتوانی استنباط کنی که کشور بیقانون خیلی کم است و شاید هیچ نباشد و اگر احیاناً مملکتی در وقتی از اوقات بیقانون باشد دوام نمیکند چون مردم با هرج و مرج نمیتوانند آسایش داشته باشند و اگر آسایش از مردم سلب شد یا از داخله خود کشور یا از خارجه قوه پیدا میشود که هرج و مرج را موقوف کند یعنی قانونی میان مردم برقرار سازد

چیزی که هست اینست که قانونی که در کشور مقرر است صورتهای و کیفیتهای مختلف دارد البته استادان شما وقتیکه حقوق را برای شما تعریف و تقسیم میکردند این تحقیق را کرده اند که حقوق کامل کتبی و مدون است و گاه عادی و فرعی و گاه بشری و گاه آلهی یعنی دیانتی است پس همینکه کشوری را به بینیم که قوانین مدون مکتوب ندارد فوراً نباید حکم کنیم که کشور بیقانون است مگر اینکه به بینیم هرج و مرج است و گر نه هرگاه هرج و مرج نباشد ناچار اگر قانون مدون مکتوب ندارد قانون عادی و عرفی یا قانون آلهی یعنی شریعتی و دیانتی دارد یا اختلاطی از این اقسام مختلف است و چنین مملکتی را هم قانونی مینامند الا اینکه کشوری که قانون مکتوب مدون دارد تکلیف مردم در آن روشن تر است و کسانی که با قانون سروکار دارند کارشان آسانتر میباشد کشور ما کدام قسم از این اقسام بود البته کشوری که سه هزار سال تاریخ و تمدن داشته باشد نمیشود که بیقانون صرف باشد از آنطرف میدانیم که تا چند سال پیش قانون مدون مکتوب نداشتیم پس حقیقت اینست که از قسم آخری که ذکر کردیم بود یعنی در قسمتی از امور قانون شرعی حاکم بود و در قسمتی قانون عرفی و عادی الا اینکه قانون هر قسم که باشد خواه مکتوب و خواه عرفی و خواه شرعی تنها بودنش کافی نیست مقتضی و متناسب بودنش شرط است و مجرا و محترم بودنش لازم است و چون سخن باینجا میرسد کار مشکل میشود باین معنی که قانون بهر قسم از اقسام باشد در آغاز امر که ظهور میکند و وضع میشود

چون اقتضای حال و احتیاج سبب وجود آن شده غالباً با حوائج مردم مناسب و مطابق است و مرعی و محترم میباشد اما اوضاع زندگانی مردم و احوال اقتصادی و مادی و معنوی و فکری و اخلاقی آنها و مناسباتشان با خودی و بیگانه همواره بريك حال نمی ماند و تغییر میکند و مقتضیات و احتیاجات دیگرگون میشود و لازم می آید که قوانین هم بر طبق مقتضای حال تغییر کنند ولیکن متأسفانه این تحول و تکامل همیشه بدرستی و چنانکه باید صورت نمیگیرد

عامه مردم عقلاشان نمیرسد خواص هم بعلمتهای مختلف از این وظیفه خودداری میکنند بعضی بواسطه غفلت و نادانی بعضی بواسطه لاپالی گری و بیقیدی و بی همتی و بعضی بواسطه اغراض و منافع شخصی زیرا که انسان همیشه طالب منافع شخصی خود است و متأسفانه همیشه منافع شخصی خود را درست تمیز نمیدهد و غالباً مصالح شخصی را با منافع عمومی منطبق نمیداند بلکه عکس آنرا معتقد میشود و بنابراین غالباً اشخاص و طبقات متنفذ در میان مردم که موفق شده اند که قوانین و آداب جاری را با منافع شخصی و جماعتی خود منطبق کنند رعایت منافع عامه را مهمل گذاشته جدّ و اصرار میکنند در اینکه آن قوانین و آداب بحال خود باقی بماند و تغییر نکند باین ترتیب طبقه محافظه کار در کشور پیدا میشود نمیخواهم بگویم محافظه کاران همه منحصرأ منافع شخصی خود را در نظر دارند البته بسیاری از آنها هم نفع عمومی را در بقای اوضاع موجود میدانند و از روی عقیده و صمیمیت این مسلک را دارند و غالباً وجود جماعت محافظه کار برای جلوگیری از افراط مفید و لازم است بشرط اینکه خودشان در محافظه کاری افراط نکنند در هر حال چون قوانین و آداب از مقتضای حال خارج شده و مطابق احتیاجات حقیقی نیست اجرا و رعایت آنها مشکل میشود و دو نتیجه بد ظهور میکند یکی اینکه جماعت کثیری از اوضاع ناراضی میشوند و کم کم پی میبرند باینکه جماعتی هستند که در نگهداری این اوضاع مجدّ و ساعی میباشند و بنابراین آنها هم در مقابل آن جماعت دسته بندی میکنند و این دسته بندی غالباً از روی علم و عمل نیست بلکه بطبیعت واقع میشود یعنی همیشه کسی نمی آید ناراضیها را جمع کند و دسته تشکیل دهد بلکه اوضاع

و احوال طبعیة ناراضیها را بهم پیوند میدهد بدون اینکه خودشان متوجه باشند و این کیفیت هم در امور کشوری پیش میآید هم در امور شرعی و دیانتی و خواه قانون و مقررات کتبی و مدون باشد خواه عرفی و عادی الان در ممالک اروپا که همه قوانین مرتب مدون مکتوب دارند همین کیفیت شدت جریان دارد

در کشور ما هم چهل پنجاه سال قبل چه در اوضاع دولت و چه در دستگاه دیانت یعنی چه در شرع و چه در عرف همین حالت پیش آمده بود ولیکن قبل از آنکه این مطلب را دنبال کنم خوب است از نتیجه بدویم اشاره بکنم و آن اینست که قانون کشور همینکه مطابق مقتضیات نشد و رعایت و اجرای آن مشکل شد کم کم حرمت و اعتبارش سست میشود و چنانکه باید محترم و مجری نمیمانند جماعتی با توجه و با بدون توجه از خود قانون شاکی میشوند و گروهی از مرعی نبودنش دلتنگی میکنند و روی هم رفته همه ناراضی میشوند این سلیقه دوم هم چهل پنجاه سال پیش در کشور ما کاملاً ظهور کرده بود و نتیجه آنکه هر چند از زمان قدیم در ایران شرعی و عرفی بوده است بموجباتیکه شرح دادم اوضاع و حقیقت این بود که قانونی در کار نبود و همه آن نتایج فاسدی که اشاره کردم ظهور کرده بود یعنی مردم که آن اوضاع را منافی آسایش و میل و آرزوهای خود میدیدند همواره زبان بشکایت دراز داشتند و از این جماعت آنها که اروپادیده یا از جریان امور آنجا آگاه بودند چون خوشی حال آن مردم و سعادت و ترقی آن ممالک را در سایه قانون میدانستند گفتگو از وضع قانون میکردند و مطالبه مینمودند و جماعتی که آن اوضاع را بامناف شخصی خود موافق ساخته بودند در حفظ آن احوال سعی بودند تا آنجا که در اوایل عمر من یعنی در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه چون اروپا رفتن و اروپا دیدن و تحصیل اروپائی کردن بعبارة اخری فرنگی مآبی را مایه آن نغمه های ناساز دانسته بودند در صدد جلوگیری از آن امور برآمدند یعنی مانع میشدند از اینکه کسی با اروپا برود و در اینجا یا در اروپا تحصیل معلومات و اطلاعات بکند جلوگیری از قانون خواهی و قانون طلبی هم کارش بجائی رسید که بردن اسم قانون مشکل و خطرناک شد.

شما آقایان که امروز در دانشکده حقوق درس قانون میخوانید و هرروز

میشنود یا در روزنامه میخوانید که دولت فلان قانون را را پیشنهاد کرده و مجلس فلان قانون را تصویب نموده و گاهی میشنود که اعلیحضرت همایونی چقدر در تکمیل قوانین کشوری و محترم بودن آن اهتمام دارند نمیتوانید تصور زمانی را بکنید که اگر کسی اسم قانون میبرد گرفتار حبس و تبعید و آزار میگردید ولیکن گواه عاشق صادق در آستین باشد چه همین پیش آمد برای پدر خودم و جمعی از دوستان و هم مشربان او واقع شد و آن داستان درازاست و اگر بخواهم برای شما نقل کنم وقت میکذرد و چون بقول معروف شاهنامه «شاهنامه آخرش خوش است» چندین ورق از این تاریخ را بر میگرددانم و با آخرش میرسم

همینکه نوبت سلطنت بمظفرالدین شاه رسید آن پادشاه یا از جهت اینکه ضعیف و بیحال بود یا واقعاً متجدد و ترقی خواه بود بهر حال آن سختیهای زمان ناصرالدین شاه را است کرد

آدم که پیر میشود طبع نقالی پیدا میکند من در این مدت که برای شما صحبت میکنم قصه های بسیار بنظرم میرسد اما از نقل آنها خوداری میکنم فقط بعضی را که مناسبت با موضوع گفتگویی ما بیشتر دارد نقل میکنم منجمد به این یکی را که بمنزله تنفس خواهد بود:

در زمان ناصرالدین شاه روزنامه در ایران منحصر بود بیک یا دو روزنامه که خود دولت طبع و نشر میکرد و آنهم اساسش از مرحوم میرزا تقیخان امیر نظام بود مندرجات آن روزنامه عبارت بود از ذکر مسافرت های شاه به بیلاق و شکارهای او و مناصب و مشاغل و القاب و امتیازاتی که باشخاص داده میشد بعضی اخبار و وقایع ممالک خارجه را هم نقل میکرد و روی هم رفته چیزی که برای مردم نفعی داشته باشد در آن دیده نمیشد گاهی از اوقات هم در خارجه یعنی در ترکیه و هندوستان روزنامه فارسی بطبع میرسید ولیکن از آنها کسی خبری نداشت و چندان چیزی هم نمیگفتند و اگر وقتی حرفی میزدند که بعقیده دولت از مقتضای حال خارج بود ورود آنها بایران جلوگیری میشد در سال اول سلطنت مظفرالدین شاه پدر من که دست از طبیعت خود نمیتوانست بردارد اولین روزنامه غیر دولتی را در همین شهر طهران تأسیس کرد و

مندرجات آنرا مشتمل بر مطالبی قرار داد که کم چشم و گوش مردم را بمنافع و مصالح خودشان باز کند آن روزنامه تربیت نام داشت منهنم آنوقت بدرجه رسیده بودم که در کار آن روزنامه مخصوصاً در آنچه میبایست از از زبانهای خارجه ترجمه شود بیدرم دستگیری کنم بنابراین غالباً درباب روزنامه بامن گفتهگو میکرد يك روز پرسید مقاله که امروز برای روزنامه نوشته ام خواندی؟ عرض کردم بلی پرسید دانستی چه تمهید مقدمه میکنم؟ من در جواب تأمل کردم فرمود مقدمه میچینم برای اینکه بیک زبانی حالی کنم که کشور قانون لازم دارد! مقصودم اینست که این حرف را صراحة نمیتوانست بزند و برای گفتن آن لطائف الحیل میبایست بکار ببرد همینقدر را هم که میتوانست بگوید به پشت گرمی خود و مرحوم امین الدوله بود که صدراعظم بود و او خود متجدد و قانون خواه بود

این واقعه و سئوآل و جواب دوسال پیش از تاسیس مدرسه علوم سیاسی بود این بود احوال دولت یعنی حوزه که در آن قانون عرفی بیشتر بکار بود اما قانون شرع و حوزه که مربوط باین قانون است در چه حال بود؟ گر بگویم شرح آن بیحد شود لهذا از گفتن آن میگذرم حاجتی هم نیست چون خود آقایان مطامع هستید و در ضمن مطالبی هم که بعد خواهم گفت به بعضی نکتهها برخوردید خورد پس از روزنامه تربیت روزنامه های دیگر نیز ظهور کرد روزنامه های فارسی خارجه هم باما هم آواز شدند و غوغائی بلند شد اول نتیجه که حاصل شد مسئله تاسیس مدارس بود البته میدانید که تا زمان مظفرالدین شاه مدرسه در این کشور منحصر بود بآموزشگاه قدیمی طلاب و يك آموزشگاه دارالفنون که از تاسیسات میرزا تقیخان امیر بود و يك آموزشگاه موسوم بآموزشگاه نظام که نایب السلطنه کامران میرزا بتقلید دارالفنون تاسیس کرده بود از این گذشته جز مکتب های سرگذرها چیزی نداشتیم از سال سوم مظفرالدین شاه شروع بتاسیس آموزشگاه های جدید شد اما از ناحیه مردم نه از ناحیه دولت اول آموزشگاهی که دولت تاسیس کرد همین دانشکده علوم سیاسی بود چنانکه گفتم در سنه ۱۳۱۷ دایر گردید برای تربیت اعضاء بجهت وزارت امور خارجه . مدت تحصیل این آموزشگاه را چهارسال قرار دادند و مواد تحصیلی عبارت بود

از تاریخ و جغرافیا و ادبیات فارسی و زبان فرانسه و فقه و حقوق بین الملل عمومی پس چنانکه می بینید آموزشگاه علوم سیاسی هم کارشعبه ادبی دبیرستان را میکرد هم کار دانشکده را چونکه هنوز دبیرستانها بجائی نرسیده بودند که محصلین برای تحصیلات عالی تهیه نمایند و این آموزشگاه هر چند برای علوم سیاسی بود ولیکن علوم مزبور بدون تاریخ و جغرافیا فهمیده نمیشود زبان فرانسه هم که برای اعضای وزارت خارجه لازم است ادبیات فارسی هم که برای همه کس ضرورت دارد خاصه اینکه کم کم احساس میشد که معرفت بادبیات در کشور ما روبانحطاط میروید این بود که در آموزشگاه علوم سیاسی این درسهای مقدماتی را هم مجبور بودند بدهند از علوم سیاسی به فقه و حقوق بین الملل عمومی اکتفا کردند چون اولاً در چهار سال بیش از این کاری نمیشد بکنند و بیش از چهار سال هم نمیخواستند دانش آموزان را نگاهدارند ثانیاً از شعب مختلف علم حقوق و سیاسی اگر میخواستند درس بدهند چند شعبه را میبایست اختیار کنند در صورتیکه کشور در واقع قانون نداشت قوانین اروپا را هم بایرانین آموختن بی ثمر بود

با مزه تر از همه چیزی بود که اگر بگویم از بس با اوضاع امروزی متفاوت است باور نخواهید کرد اما یقین داشته باشید که کاملاً مطابق واقع است و من هیچوقت خلاف واقع نمیگویم سهل است عادت باغراق و مبالغه هم ندارم و آن اینست که تدریس علم فقه در آموزشگاه علوم سیاسی مشکلات و محظورات داشت و اگر آموزشگاه دولتی و مرحوم مشیر الدوله وزیر امور خارجه و صاحب استخوان نبود یقیناً ممکن نمیشد که درس فقه را جزء مواد تدریس این آموزشگاه قرار دهند و آنرا عملی کنند حالا شاید نمیتوانید حدس بزنید که این اشکال از چه بابت بود از بابت اینکه بعقیده آقایان علما تدریس فقه میبایست بمدارس قدیم و طلاب اختصاص داشته باشد یعنی فقیه بالضروره باید آخوند باشد در آموزشگاهی که شاگردانش کلاهی بلکه بعضی از آنها فوکلی و بعضی از معلمین آن فرنگی بودند و روی نیمکت و صندلی می نشستند چگونه جایز بود درس فقه داده شود باری از دولت سر تغییر احوالی که در آن چند سال آخر روی داده بود همینقدر درس فقه را جزء مواد تدریس آموزشگاه قرار دادند و غوغائی بلند نشد و چماق تکفیر

پائین نیامد اما کسی هم حاضر نمیشد که معلمی فقه را در این آموزشگاه قبول کند بالاخره بتدائیر و لطائف الحیل و بعنوان اینکه درس فقه در آموزشگاه علوم سیاسی برای فقیه تربیت کردن نیست بلکه مقصود اینست که محصلینی که بالمال بممالک کفر مأموریت پیدا میکنند بمسائل شرعی که دانستن آن برای هر مسلمانی فرض است آشنا باشند و ثواب آموختن این مسائل کفاره گناه درسهای دیگر باشد يك آخوند پیرمرد را که آدم خوب مقدس بود راضی کردند که معلمی فقه را قبول کند و این مشکل باین ترتیب حل شد و آموزشگاه بکار افتاد و چند سال برای منوال گذشت ریاست مدرسه با مشیرالملک بود و معاونت ریاست باناظمی با مرحوم محقق الدوله امین دربار و مشیرالملک یعنی مرحوم مشیرالدوله اخیر علاوه بر ریاست آموزشگاه درس حقوق بین الملل هم میداد معلمین آن دوره اکثر مرحوم شده اند. مشیرالملک در همان اوایل امر مأمور وزیر مختاری بدربار روسیه شد و محقق الدوله مرحوم در اداره کردن آموزشگاه مستقل گردیده بنده هم بعد از فوت یکی از معلمین چون سنه مقتضی شده بود بمعلمی تاریخ برقرار شدم پس از چندی محقق الدوله هم بمأموریت رفت و ریاست آموزشگاه را بیدرم دادند و من هم معاونتش میکردم و بعد از وفات او ریاست به بنده تعلق گرفت و در اینجا لازم است که از مساعدتهای آقای بیرنیا یعنی مؤتمن الملک نیز یاد کنم که از طرف پدر خود آموزشگاه را سرپرستی میکردند در بعلاوه تدریس علم ثروت را هم بعهد خود گرفتند پس اول دفعه که در این کشور علم حقوق بین الملل تدریس شد توسط مرحوم مشیرالدوله اخیر بود و اول دفعه که علم ثروت بتوسط يك معلم ایرانی تدریس شد آقای مؤتمن الملک بودند و اول کتابی هم که در علم ثروت بزبان فارسی نوشته شد آنست که من برای دانش آموزان همین آموزشگاه از فرانسه ترجمه کردم و خبر هم ندارم که این اول کتاب دویمی پیدا کرده باشد اگر بخواهم وقایع را بتفصیل بگویم و اسامی آقایانی را که در آموزشگاه ریاست یا معلمی کرده یا باقسام دیگر به دانشکده خدمت کرده اند یاد کنم سخن دراز میشود و در این گفتگو من نظر بوقایع و مطالب دارم نه باشخاص پس باختصار گذرانیده عرض میکنم از بدو امر که من در کار آموزشگاه دخیل شدم نقشه و طرحی برای تکمیل

آن داشتم چون آموزشگاه علوم سیاسی را ناقص میدانستم و میل داشتم بقدری که میسر میشود آنرا بیک آموزشگاه حقوق نزدیک کنم پس از جمله کارها که کردم این بود که مدت تحصیل آموزشگاه را زیاد کردم و از چهار سال به پنج سال رسانیدم و آنرا دو دوره کردم یک دوره مقدماتی و یک دوره مؤخراتی بنا بر این گذاشتم که دانشجویان برای وارد شدن بآن بهر یک از کلاسهای که بموجب امتحان برای آن مستعد هستند بتوانند وارد شوند و اگر هم قوه ورود بکلاس اول دوره مؤخراتی داشته باشند بآن کلاس پذیرفته شوند و مقصود از این ترتیب این بود که چون دبیرستانها ترقی کنند و مکمل شوند و ما از سنوات دوره مقدماتی مستغنی شویم از آنها کسر کنیم و بدوره مؤخراتی بیفزائیم و همین مقصود بعدها حاصل شد

ولیکن پس از آن بود که من خدمت این آموزشگاه را ترك کرده و بخدمت دیگر مشغول شده بودم و از شما چه پنهان آموزشگاه را بادلتنکی ترك کردم نه دلتنکی از کسی بلکه از اوضاع که محیط آن زمان برای ترقی معارف و تکمیل آموزشگاه مزبور آنقسم که من مایل بودم مساعد نبود برای توسعه آن و اضافه کردن مواد تدریس معلمهای اضافی لازم داشتیم اضافه کردن معلم مستلزم اضافه کردن مخارج این آموزشگاه میشد و دولت آن زمان فقیر بود و نمیتوانست بودجه آموزشگاه را بیفزاید اگر هم میتوانست مخارج دیگر را واجب تر میدانست بنا بر این ترقی و تکمیل آموزشگاه خیلی بتانی و طول انجامید آرزوهای ما بصورت حصول نپدوست مگر در دوره اعلیحضرت شاهنشاه بهلوی که معارف کشور هم مثل سایر چیزها یک مرتبه بسیر ترقی بسیار سریع افتاد و چنانکه میدانید و حاجت بشرح و بسط ندارد برویم بر سر تاریخچه حقوق که در ضمن آن چند کلمه که از تاریخچه دانشکده باقی مانده گفته خواهد شد :

تاریخ حقوق در ایران چنانکه در کشورهای متمدن دیگر میکنند شایسته است که مورد مطالعه و تحقیقات طولانی و موضوع کتابهای مفصل باشد و یکی از مواد تحصیلی این دانشکده بشود اما من در این چند دقیقه نقالی که برای شما بمعهد گرفته ام البته

نمی‌توانم باینکار بپردازم و فقط چند کلمه ازین موضوع راجع بدوره خودمان برای شما خواهم گفت و آن اینست که بنا بر همان اصولی که در اول این صحبت بآن اشاره کردم سی سال پیش در اوضاع این کشور تغییر وضع کلی روی داد که منتهی بتأسیس مجلس شورای ملی و عنوان مشروطیت دولت گردید. شرح قضیه بسیار مفصل و از موضوع صحبت ما خارج است آنچه مربوط بمامت اینست که کشور دارای قانون اساسی شد و يك قسمت از حقوق عمومی داخلی ایران چنانکه درس آنرا خوانده اید تنظیم و تدوین گردید. در دوسه سال اول این دوره جدید مجلس شورای ملی و طرفداران آن گرفتار کشمکش با مخالفین بودند و با آنکه اصل مقصود از آن تغییر وضع استقرار عدالت، تشخیص حقوق و جریان دادن آن بود مجال نشد که در این زمینه کاری صورت بگیرد تا اینکه سلطنت مقتضح محمدعلی میرزا چنانکه مطلع هستید خاتمه یافت و دوره دوم مجلس شورای ملی فرارسید و موقع شده که باصل مطلب یعنی تأسیس و تثبیت حقوق پرداخته شود و سزاوار این بود که اینکار توسط وزارت عدلیه صورت بگیرد: وزارت عدلیه هم تأسیس شده بود چند محکمه هم برای رسیدگی بدعاوی مردم بریکدیگر تشکیل داده بودند اما نمیتوانید تصور کنید که چه مشکلات لاینحل درکار بود اولاً حصول این مقصود متوقف بود بر اینکه دولت و رجال مملکت طرفدار عدلیه و مقوی آن باشند متأسفانه برعکس بود زیرا که اکثر کسانی که آن زمان رجال و متنفذین کشور بودند بزور و غضب و اجحاف اموالی بدست آورده و می‌توسیدند که اگر قوه قضائیه کشور مقتدر و محترم باشد مدعیان ایشان آن اموال را از دست آنها بیرون آورند بنابراین از قوه قضائیه تقویت نمی‌کردند سهل است تا میتوانستند در ضعیف و بی‌آبرو کردن و خرابی آن میکوشیدند و شرح این قسمت هم بقدری طولانی است که باید از آن صرف نظر کنم مشکل دوم اینکه تأسیس و تشکیل يك قوه قضائیه خوب مقتدر محترم حتماً وبالضروه لوازمی دارد که همه آنها را فاقد بودیم اولاً داشتن يك بودجه کافی بر رسانیدن حقوق صحیح منظم بقضاة و کارکنان عدلیه بود و حال آنکه دولت ما قبل از سلطنت اعلیحضرت پهلوی در حال افلاس بود و اگر هم میخواست برای عدلیه بودجه صحیح تنظیم کند نمیتوانست. شرط دوم داشتن قضاة و کارکنان خوب بود که جای

آنها خالی بود شرط سوم که اُسّ اساس بود و همانست که موضوع گفتگوی ماست یعنی داشتن قوانینی که برطبق آن قوه قضائیه بتواند محاکمه بکند و حکم صادر نماید ولیکن حصول این شرط اهم از همه مشکلتر بود

خواهید فرمود پس عدلیه ما آزمان بقول مولانا جلال الدین: شیربی دم و سر و اشکم بوده است اگر بگوئید کاملاً حق با شما است عدلیه که نه اعضاء خوب داشته باشند نه اعضاء آن مواجب و مقرری صحیح داشته باشند نه قوانینی در دست داشته باشند که برطبق آن محاکمه کنند چه خواهد بود و همین بود که متنفذین که اساساً با عدلیه مخالف بودند برای مخالفت خود وسایل خوب هم بدست میآوردند و عدلیه را ظلمیه میخواندند الا اینکه اگر رجال کشور عاقل و افراد ملت هوشیار بودند میفهمیدند که عدلیه اگر هم بد باشد آنرا ضعیف و بی آبرو نباید کرد باید اسباب کار برای او فراهم کرد و تقویت نمود تا خوب شود

باری حالا شاید بفرمائید بودجه نداشتن بواسطه فقر دولت در مال بود اعضاء خوب نداشتن بواسطه فقر ملت در رجال اما قوانین داشتن چرا متکمل بود سببش همان چیزی بود که از تدریس درس فقه در دانشکده سیاسی ممانعت میکرد حکومت. واقعی را علمای دین حق خود میدانستند و نمیخواستند از دست بدهند در صورتیکه هر روز در حکومت خودشان بکرات احکام ناسخ و منسوخ صادر میکردند و اگر عدلیه صحیح درست میشد یا حکومت از دست آنها بیرون میرفت یا مجبور میشدند با قید بنظامات و اصولی حکومت کنند آنها منافی با صرفه و مصالح آنها بود مخالفت آقایان با حکومت قانون چنان اساس و استحکام داشت که تا مدت مدیدی محاکم عدلیه احکامی را که صادر میکردند حکم نمی نامیدند و جرأت نمیکردند عنوان صدور حکم بخود بدهند و رأی خود را در دعاوی رایرت بمقام وزارت عنوان میکردند باری در این زمینه هم اگر بخوایم وارد بشوم وقت میگذرد از همین اشاره که کردم ملتفت میشوید که بهانه این بود با وجود قانون شرع قانون دیگر محل احتیاج و جایز هم نیست و حتی چیز دیگر را قانون نمیتوان نامید این بود که در مجلس شورای ملی وضع قوانین برای عدلیه مشکل بلکه محال بود یعنی عدلیه نمیتوانست اساس پیدا کند

از آنطرف اقتضای روزگار و عقیده متجددین قانون را لازم میدانست و وزیر عدلیه بیچاره میان دو سنگ آسیا گرفتار بود بالاخره مرحوم مشیرالدوله اخیر که وزیر عدلیه شد تدبیری اندیشید و در مجلس عنوان کرد که عدلیه محتاج بقوانینی است و آن قوانین مفصل است و اگر بخواهیم آنها را ماده بماده از مجلس بگذرانیم سالها بلکه قرنها طول میکشد از این گذشته ما که در این طریق جدید تازه کاریم در وضع قوانین ممکن است اشتباهات بکنیم و قوانینی بد بگذرانیم بهتر است که مجلس بکمسیون عدلیه خود مأموریت بدهد که قوانینی را که دولت برای عدلیه پیشنهاد میکند مطالعه و تصویب کنند و پس از تصویب کمسیون آن قوانین موقتاً در عدلیه مجری باشد و بازمایش گذاشته شود پس از آنکه در عمل معایب آن معلوم شد اصلاحات لازم در آن بشود پس از تنقیح و تهذیب بمجلس پیشنهاد شود و بتصویب رسیده صورت قانونیت تامه پیدا کند این طریق بزرگت زیاد در مجلس قبول شد اما مشکلات کار در کمسیون هم کمتر از خود مجلس نبود خلاصه با سرارت و خون دل فوق العاده و بارعایت بسیار که نسبت بنظر های آقایان علما بعمل آمد که مبادا حکومت شرعیه از میان برود اول قانونی که از کمسیون گذشت قانون تشکیلات عدلیه بود که برطبق آن عدلیه ایران دارای محاکم صلح و محاکم استیناف و دیوان تمیز و متفرعات آنها گردید و دوم قانونی که گذشت قانون اصول محاکمات حقوقی بود که تهیه آنرا مرحوم مشیرالدوله دیده و زحمت گذراندنش را از کمسیون کشیده بود اما هنوز رسمیت نیافته بود تا اول سال ۱۳۳۰ قمری یعنی ۲۵ سال پیش نوبت اولی که من وزیر عدلیه شدم آن قانون را برسمیت رسانیدم و حکم با اجرای آن دادم -

من در وزارت عدلیه مدتی نماندم ولی چیزی نگذشت که چون برطبق همان قانون تشکیلات میخواستند دیوان تمیز را تأسیس کنند تکلیف ریاست آنرا بمن کردند و پذیرفتم و همان قانون اصول محاکمات حقوقی را بوسیله دیوان تمیز بجزایان انداختم آنگاه (بامرحوم مشیرالدوله و آقای حاجی سید نصرالله تقوی و دوسه نفر دیگر کمسیون تشکیل داده) بتهیه و تنظیم قانون اصول محاکمات جزائی پرداختیم و این کار در موقعی بود که مجلس شورای ملی تعطیل بود و آن تعطیل قریب سه سال طول کشید و مجدداً

منعقد نشد مگر بعد از شروع جنگ بین الملل معینا و قتیکه ما قانون اصول محاکمات جزائی را تمام کردیم آنرا هم بعنوان قانون موقتی بجریان انداختیم اما تصور نکنید اینکار ها بآسانی انجام گرفت کشمکش ها کردیم لطائف الحیل بکار بردیم با مشکلات و دسیسه ها تصادف کردیم که مجال نیست شرح بدهم منجمله اینکه مقدسین یعنی مزور- های مقدس نما چماق شریعت را نسبت بقوانین بلند کردند و در ابطال و مخالفت آنها با شرع شریف حرفها زدند و رساله ها نوشتند که از جمله بخاطر دارم که یکی از آن رساله ها اول اعتراض و دلیلش بر کفری بودن آن قوانین این بود که در موقع چاپ کردن آنها فراموش شده بود که ابتدا بسم الله الرحمن الرحیم بشود

با این مخالفت ها و ضدیتها و شیطنت ها مقاومت کردیم و چون اقتضای روزگار هم تغییر کرده بود اساس کار خراب نشد قوسهای صعود و نزول طی کردیم و بجزر رمدها دچار شدیم اما غرق نشدیم الا اینکه باصل قوانین هنوز دست نزده بودیم زیرا که قانون تشکیلات و قانون اصول محاکمات حقوقی و محاکمات جزائی چنانکه میدانید مربوط باساس محاکم عدلیه و عملیات آنهاست و فقط ده کلمه را تنظیم میکند و حقوق اصلی مردم را بریکدیگر و اموری که بر زندگانی اجتماعی حاکم است مشخص نمی نماید و این اصول بقوانین مدنی و جزائی استقرار می یابد و قوانین تجارت نیز متمم آن میباشد ولیکن تهیه این قسمت و پیش بردن آن از آنقسمت اول هم مشکلتر بود زیرا که در آنقسمت در مقابل معارضها و معترضها میگفتیم این قانون نیست مقرراتی است که عملیات محاکم عدلیه را تحت نظم و قاعده در می آورد ولی اگر میخواستیم نغمه قانون مجازات و قانون مدنی را بلند کنیم هنگامه برپا میشد که در مقابل قانون شرع وضع میکنند هر چند در جواب این اعتراضات حرف حسابی داشتیم و میگفتیم اما در امور جزائی سالها بلکه قرنهاست که قانون شرع در جریان نیست و اگر قانون مجازاتی برای امروز تنظیم نکنیم معنی آن اینست که مجرمین و جنایتکاران نمیباید مجازات شوند یا باید در عملیات قدیم یعنی گوش و دماغ بریدن و مهار کردن و آدم کج گرفتن و امثال آنها مداومت شود و اما در امور حقوقی مخالفتی با قانون شرع نیست فقط لازم است که آن قانون ماده بندی شود و بصورت قوانین امروزی

تنظیم و تدوین گردد و بفارسی درآید تا مردم تکلیف خود را بدانند و بفهمند و قانون مجری شود اما این حرفها در مقابل مردم مغرض و بی انصاف مؤثر نبود و ما را از مخمصه محفوظ نمیداشت این بود که این قسمت را محرمانه شروع کردیم و بانفاق آقای تقوی و آقای فاطمی مشغول شدیم در حالیکه اطمینان نداشتیم که زحمتی که میکشیم هیچوقت بشمر برسد و بموقع عمل بیاید خداوند یاری کرد و تا مقداری از این کار صورت گرفت کوکب پهلوی هطلوع کرد و ورق بکلی برگشت هم اساس عدلیه از نو ریخته شد و هم قوانین تکمیل و تجدید شد و آنچه که مایشهائی و باهزار احتیاط میخواستیم درست کنیم علنی و آشکارا صورت گرفت و قوانینی تنظیم شد که امروز در دست دارید و بشما تعلیم میشود و با آنکه من چانهام تازه گرم شده متأسفانه وقت گذشته است که باز شرح و بسط بپردازم و از زحمات کسانی که در این کارها دخیل بوده اند تقدیر کنم

بعلاوه این قسمت دیگر جزء تاریخ نیست و قایع روزانه است و خودتان میدانید و غرض منم در این بیانات این نبود که اشخاص را معرفی کنم و از هر کس اسم بردم از ناچاری بود که تاریخچه ام ناقص و ابتر نشود و برای تکمیل مرام يك کلمه دیگر مانده است که بگویم و آن اینست که برای استحکام اساس قوه قضائیه و همچنین ادارات دیگر علاوه بر تهیه قوانین تربیت اشخاص لازم بود و بهترین وسیله برای اینکار تکمیل آموزشگاه علوم سیاسی و تاسیس دانشکده حقوق بود که از دیرگاهی منظور نظر بود و بالاخره در حدود یازده شانزده سال پیش باینکار هم دست برده شد وزارت عدلیه يك آموزشگاه حقوق تاسیس کرد و پس از سه چهار سال چندین بنظر رسید و حق همین بود که جدا بودن آموزشگاه علوم سیاسی و آموزشگاه حقوق از یکدیگر معنی و لزوم ندارد پس آنها را با هم ترکیب کردند و قسمتهای مقدماتی را هم بواسطه اینکه دبیرستانها توسعه یافته بود دیگر محتاج الیه نداشتند و موقوف کردند و آموزشگاه بوزارت معارف منتقل شد و بصورت حالیه درآمد و اخیراً اسم آن دانشکده حقوق شد و يك شعبه از دانشگاه بشمار رفت و امیدوارم با توجهاتی که در این دوره نسبت بترقی معارف میشود روز بروز بر توسعه و تکمیل دانشکده افزوده شود و دانشکده حقوق ما يك فاکولته حقوق

حسابی شود و از این نکته غافل نشویم که دانشکده حقوق اگر چنانکه باید باشد بقوانین کشور خدمت شایان میتواند بکند بخاطر بیارورید که دو سال پیش موقع افتتاح شورای دانشگاه در بیانات خود خاطر نشان نمودم که در دانشگاه تنها تعلیم علوم نباید بشود بلکه تکمیل علوم هم باید بشود دانشکده حقوق هم تنها تعلیم علم حقوق یعنی قوانین را نباید عهده دار باشد بلکه باید علم بقوانین و حقوق را تکمیل کند یعنی در قوانین کشور مطالعات نماید و معایب و نقایصی که در آنهاست معلوم و مقامات مربوطه را متوجه سازد تا برفع معایب و نقایص بپردازند زیرا چنانکه در آغاز این گفتگو اشاره کردم اوضاع دنیا و زندگانی بشر دائما در تغییر و تحول است و قوانین هم همین حالت را دارند و هیچوقت نمیتوان معتقد شد که قانون موجود کامل و بی عیب و بی نقص است و لیکن البته وضع قانون خوب و اصلاح قانون ناقص معیوب علم و معرفتی لازم دارد که اساس آن در دانشکده حقوق باید تحصیل شود تا وقتیکه در علم حقوق بآن مقام نرسیده اید باید خود را ناقص بدانید و لیکن امیدوارم که ناقص نمانید.

کلاس مخصوص تربیت زنبور عسل

در دبستانهای انگلستان

اخیرا در همه دبستانهای ماریات شایر کلاس برای تعلیم فن تربیت زنبور عسل و طریق نگاهداری آن تاسیس یافته است. منظور از کلاسهای مزبور اینست که بجای برخی دروس نظری و احیانا غیر لازم یک درس مفید و عملی بدانش آموزان بدهند که هم در آینده برای خود آنها مفید واقع گردد و هم در تربیت زنبور عسل توسعه ای داده شود.

استقبالی که از طرف عامه مردم از این درس عملی و مفید بعمل آمده بسی شایان توجه است و در نتیجه استقبال عامه درس تربیت زنبور عسل جزء مواد پروگرام رسمی دبستانها شده است.